

پیوسته با یکدیگر در مقام صرافقت و موافقت بوده اند و عدد لشکر ایشان از هفده هزار متجاوز بوده و پادشاهان ایران از ایشان راضی و شاکر بوده آزار بر ایشان نرسانیده اند اتفاقاً هر دو برادر دوسنه اثنی و تسعین و ستمایه در زمان کینخاتو خان در گذشتند و از فلک الدین پسری ماند بدر الدین محمود نام و از عز الدین حسین نور الدین محمد نام پسری ماند *

﴿ جمال الدین خضر بن تاج الدین شاه بن حسام الدین خلیل ابن بدر الدین بن شجاع الدین خورشید ﴾ بفرمان کینخاتو خان متصدی امر حکومت گشته اما حسام الدین عمر بیک بن شمس الدین بن شرف الدین تهمتی بن بدر بن شجاع الدین خورشید و شمس الدین لبکی مانع حکومت او بودند * و سر در ربقه اطاعت او نمی نهادند تا بامداد اشکر مغول که در آن سرحد یورت داشتند ^(۱) قریب بخرم آباد برو شبیخون بردند و او را با چند نفر از اقربایش بقتل آوردند چنانچه نسل حسام الدین خلیل یکبار منقطع شد * و این قضیه در سنه ثلث و تسعین و ستمایه اتفاق افتاده ﴿ حسام الدین عمر بیک ﴾ بتغلب حاکم لرستان گشته ملک زادگان صمصام الدین محمود بن نور الدین محمد و عز الدین محمد با او درین معنی مخاصمت نمودند * و امیر دانیال که از

(۱) فی نسخین خطیتین یورق داشتند

تخمه کوشاسنی بود و بعضی امراء دیگر درین امر بدو متفق گشته طالب خون پسران تاج الدین شاه شدند و گفتند ملکی را عمر بیک سزاوار نیست چرا که در آن تخمه تا بغایت امیری نبوده است شایسته مسند حکومت صمصام الدین محمود است زیرا که آباء و اجداد او حاکم و امیر لرستان بوده اند و صمصام الدین محمود جوانی بود در غایت شجاعت و مردانگی و نهایت سخاوت و فرزانیکی با سپاه کران از خوزستان بحدود خرم آباد آمد و شفعاء در میان افتاده * بدان قرار دادند که شهاب الدین الیاس لنبکی با برادران که مایه آن فساد بودند از آن ولایت بیرون روند * حسام الدین عمر بیک نیز از حکومت فراغت نماید تا کار ملک بر صمصام الدین محمود قرار گیرد از جانبین بدین معامله راضی شده * صمصام الدین محمود حاکم مستقل لرستان شد *

◀ صمصام الدین محمود بن نور الدین محمد ▶ بعد از عزل عمر بیک بغرور تمام بمتکاء امارت تکیه زده * در کار و بار ولایت رونق و رواجی تمام داده مدتی بدین وتیره گذشت * روزی قصد شهاب الدین الیاس لنبکی و برادران او کرده تنها بر ایشان حمله آورد و ایشان در برابر بحرب باز ایستاده * صمصام الدین محمود را پنجاه و چهارجا زخم زدند و او را از ایشان بر نتافت تا ایشان را بر بالای کوه پر برف کرد و بزجر از آنجا فرود آورده بقتل رسانید * بعد ازین نبیره شیخ

کاهویه بقصد عمر بیک و صمصام الدین محمود متوجه اردوی غازان شد
 و قصاص جمال الدین خضر و شهاب الدین الیاس طلب نمود * بموجب
 یرایغ خانی هر دو را در اردو حاضر گردانیده * غازان خان از عمر
 بیک پرسید که چرا جمال الدین خضر را بقتل آوردی گفت بواسطه
 آنکه او مرا بقتل نیاورد * گفت پسر طفل او را چرا کشتی
 در ماند او را بدست وارثان جمال الدین خضر داده بقتل رسانیدند
 و صمصام الدین محمود را بقصاص شهاب الدین الیاس بکشتند
 و این قضایا در سنه خمس و تسعین و ستایه واقع شد *

﴿ عز الدین محمد بن امیر عز الدین حسین بن بدر الدین مسعود ﴾
 بعد از قتل عمر بیک و صمصام الدین محمود در صفر سن بر سر
 حکومت لرستان متمکن گشت * و بدر الدین مسعود پسر فلک
 الدین حسن که عم زاده وی بود و ازو بزرگتر معارض وی شد و در
 زمان سلطان محمد خدا بنده فرمان شد که بدر الدین مسعود حاکم
 ولای شد و لقب اتابکی او را دادند * و عز الدین محمد حاکم اینجو
 بعد از مدتی کار ولای و اینجو تمام بر عز الدین محمد مقرر شد و مدتی
 مباشر این امر خطیر گشته عاقبت باجل موعود ازین جهان دورنگ
 بسرای جاودانی در شهر سنه ست و عشر و سبعایه رحلت فرمود
 ﴿ دولت خاتون زوجه عز الدین محمد ﴾ بعد از وفات او ملکه
 آن ملک شده * در زمان او خلفا در کار حکومت افتاد و رونق

ملکی از آن خانواده برخاست * و بیشتر اوقات در ایام او حکام از دیوان سلاطین مغول بضبط آنجا قیام مینمودند عاقبت الامر کاری نساخته * امور حکومت را برادر خود تقویض نمود *

﴿ عز الدین حسین برادر دولت خان ﴾ مقلد قلاده حکومت لرستان گشته * مدت چهارده سال اهالی آن دیار از رهگذار او صرفه و خوشحال و فارغ البال بودند ﴿ شجاع الدین محمود ﴾ پسرش بجای او نشسته خدایق از سلوک وی بتنگ آمدند و در شهر سنه خمین و سبعهایه او را بقتل آوردند ﴿ ملک عز الدین بن شجاع الدین محمود ﴾ قائم مقام پدر شده سلاطین عراق با او پیوند کردند و مرتبه بلند یافته عالیجاه شد * آخر امیر تیمور کورکان از قلعه و امیان که نیم فرسخی بر وجه راست او را بعد از محاصره در سنه تسعین و سبعهایه بیرون آورده بسمرقند فرستاد * و سیدی احمد پسر او را باندکان بردند بعد از سه سال ایشانرا تربیت کرده بحکومت لرستان فرستاد و بار دیگر بر سر بر امارت متمکن گردید اما عاقبت بشومی جلالت و سماجت پسرش سیدی احمد بردست مصلا ن مغول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و ثمانمیه او را پوست کیندند و تا یک هفته در بازار سلطانیه آویخته بود ﴿ سید احمد ﴾ در زمان امیر تیمور بیدترین صورتی در کوهستان لرستان میکشت و بعد از واقعه امیر تیمور تا سنه

خمس وعشر وثمانمائه بحکومت اشتغال داشت ﴿ شاه حسین
 بن ملک عزالدین ﴾ وی حاکم آن قوم شده همواره الکاء همدان
 وجر پادقان و نواحی اصفهان تاخت میکرد * آخر در وقت فترات
 سلطان ابو سعید کورکان همدان را گرفته بقشلاق شهره زول
 رفت والوس بهار لورا بتاخت کور پیر علی ولد علی شکر که صاحب
 الوس بود سر راه بروی گرفته در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه او را
 بقتل آورد ﴿ شاه رستم بن شاه حسین ﴾ مدتها بحکومت
 آن طایفه قیام نموده آخر بملازمت شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات
 پادشاهانه و نوازشات خسر وانه مفتخر و سرافراز گشت و بعد از
 آن باندک فرصتی باجل و عود در گذشت ﴿ اغور بن شاه رستم ﴾
 پسر ارشد شاه رستم بود * قائم مقام پدر گشت * و در شهر
 سنه اربعین و تسعمائه که شاه طهماسب بمداغه عمید الله خان
 اوزبک توجه خراسان شد در رکاب ظفر انساب شاهی بوده
 برادر کوچک خود جهانگیر را بنیابت خود در میان قوم گذاشت
 و در عقب برادر سرداران الوسات و احشامات را دلداری داده
 طریق عصیان پیش گرفته حاکم آن قوم شد * و در حین معاودت
 اردوی کیهان پوی شاهی این خیر ناخوش باغور رسید بعد از
 رخصت از اردو پیشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید بعضی از
 اجامره و اجلاف لرستان بدو ملحق شدند اما رؤسای اقوام و پیشوایان

وقایدان الوس واحشام همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم
و ثابت قدم بوده اصلا التفات باحوال او نکردند بعد از محاربه
و مجادله اغور گرفتار گشته بقتل رسید *

﴿ جهانگیر بن شاه رستم ﴾ بعد از آنکه برادر را بقتل آورد حاکم
باستقلال لرستان شده * مدت نه سال در حکومت کامرانی و فرمان
روایی نمود * آخر در شهر سسنة تسع و اربعین و تسعمایه حسب
الفرمان شاه طهماسب بقصاص رسید ﴿ شاه رستم بن جهانگیر ﴾
چون شاه طهماسب جهانگیر را بقتل آورد ابو مسلم کو درزی که
لاله شاه رستم بود بنابر دوات خواهی شاه طهماسب شاه رستم را
خواه و ناخواه بر داشته بخدمت شاه آورد * فی الفور فرمان بقید
شاه رستم نافذ گشته او را در «قلعه الموت» محبوس گردانیدند
و در تقابل این نیکو خدمتی با میر مسلم کو درزی منصب میر آخوری
خاصه خود را ارزانی داشته * او را بین الاقران ممتاز و سرافراز
ساخت و پسر دیگر جهانگیر که محمدی نام داشت خورد سال
بود لیاقت و استعداد حکومت نداشت لزان او را بچنگله نام محلی
مستحکم برده مخفی نگاه میداشتند و شخصی که وارث حکومت
باشد در لرستان نمانده * مدتی عشایر و قبائل بی سرو سردار ماندند
آخر الامر شخصی از لثام لرستان که مشابهت تمام بشاه رستم
داشت با استدعای آنکه من شاه رستمم و از قلعه الموت فرار کرده ام

بی محابا بخانه شاه رستم آمده و منکوحه شاه رستم که چند
 سال میان او و شوهر مفارقت واقع شده بود این معنی را فوزی
 عظیم دانسته با او بنیاد معاشرت و مباشرت نمود * و این قضیه را
 طوایف لر چون معاینه و مشاهده نمودند غبار شك از لوح خاطر
 ایشان محو شده همه گفتند بلا دغدغه این شاه رستم است بطوع
 و رغبت تمام مطیع و منقاد او شده * سردر ربه اطاعت او نهادند
 این اخبار عجیب و فعل غریب در قزوین بمسامع جلال شاهی رسید
 شاه رستم را از قید اطلاق داده منشور حکومت خرم آباد که
 دار الملك ایشانست با سرداری لرستان بدو ارزانی داشت
 و بسبیل استعجال بدان صوب ارسال نمود و شاه رستم بتعجیل هر
 چه تمامتر ﴿ ع ﴾ دو منزل را یکی میکرد و میبرد *
 تا خود در ایمنه الوس رسانید شاه رستم مزور قرار بفرار داده سالک
 طریق کرنز گشت که یکبار ملازمان شاه رستم بدو رسیده او را
 دستگیر کردند و بدار عبرت کشیده بضر بسنگ و کاون مغز از دماغ
 پرغورش بر آوردند * درین اثنا برادر شاه رستم محمدی بحد رشد و تمیز
 رسیده بود باراده حکومت موردی بمنازعت برادر که عداوت
 بر میان بست چنانچه کار باستعمال سیف و سنان رسید * بعد از
 مقاتله و مجادله مصالحون در میان افتاده قرار بر آن دادند که چهار
 دانگ ولایت لرستان در دست شاه رستم * و دو دانگ در دست

محمدی بوده بشرکت در حکومت زنده گانی کنند هر دو برادر
 باین صلح راضی گشته * چند وقت باین وتیره با یکدیگر سلوک
 فرمودند تا در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمایه که امیر خان موصلو
 حاکم همدان حسب فرمان شاه طهماسب جهت تحصیل تقبیلات لر
 بزرك که مشهور اند به بختیاری که بعد از انقطاع نسل حکام ایشان
 که سابقا ایماپی بآن رفته بود شاه طهماسب سرداری الوسات را
 بتاج امیر استرکی که عمده عشایر آن قوم بود تفویض کرده بود
 که هر سال مبلغ خطیر بر وجه تقبل دیوان او میداده باشد و تاجیر
 در اداء آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب
 بقتل رسید * بعد از قتل او شاه طهماسب پیشوایی آن قوم را بمیر
 جهانگیر بختیاری که او نیز از جمله متعینان آن الوس است ارزانی
 داشت که بکفالت شاه رستم هر سال موازی ده هزار استر تسلیم
 عمال و نواب دیوان او نماید * و همچنین در اخذ مالوجبات بعضی
 ولایت خوزستان که در آن طرف اعراب مشعشع بود بجانب دزفول
 و شوشتر روانه شد * و شاه پرورنام عورت دختر انور که منکوحه
 شاه رستم بود در خفیه حکم در باب گرفتن محمدی بنام امیر خان
 حاصل کرده که هرگاه فرصت باشد امیر خان محمدی را گرفته بدرگاه
 شاهی ارسال دارد *

و بمحل این مفصل آنکه چون امیر خان بنواحی خرم آباد

رسید محمدی بدیدن او آمده * یکر روز او را بتقریب ضیافت با
 معدودی چند بخانه خود طلب داشته * در آن مجلس او را با موازی
 صد نفر از اعیان لرستان که همراه آورده بود گرفته مقید بدرگاه
 شاهی ارسال نمود و حسب فرمان پادشاهی در قلعه الموت محبوس
 گشتند و مآل حال محمدی و شاه رستم در ضمن قضایای آینده ذکر
 خواهد شد انشاء الله تعالی ﴿ محمدی بن جهانگیر ﴾ چون در
 قلعه الموت مدت ده سال محبوس بود درین مدت پسرانش علیخان
 و اسلمز و جهانگیر و شاهوردی در لرستان عناد و تمرد و عصیان
 کرده عیش را بشاه رستم عم خود منقص گردانیدند بلکه آغاز
 سرکشی کرده دست تطاول بولایت شاهی دراز کرده * همدان
 و جر پادقان و نواحی اصفهان را نهب و غارت کرده * هر چند شاه
 رستم و امراء سرحد قزلباشیه در دفع و دفع ایشان سعی تمام و کوشش
 مالا کلام بجای آوردند اثری بر آن مترتب نگشت * آخر الامر
 امرا و ارکان دولت بعرض شاه طهماسب رسانیدند که علاج این
 فتنه منحصر در آنست که محمدی را بامید نوید حکومت از قلعه
 بیرون آورده بیکی از امرای عمده قزلباشیه می باید سپرد تا پسران
 خود را بدرگاه معلی طلب داشته شعله آتش فساد ایشان تسکین
 یابد و محمدی نیز باین سخن راضی گشته قرار دادند که موازی سی
 هزار اسب و استر و کوسفند بطریق جایزه بنواب شاهی داده

پسران خود را بدرگاه معلی آورده * بعد از آن حکومت لرستان
 بدو مفوض گشته روانه لرستان کردد * و پسران خود را بطریق
 رهن در درگاه معلی نگاه دارند * شاه طهماسب حسب الصلاح
 امرا و ارباب دولت محمدی را از قلعه الموت بیرون کرده بقزوین
 آوردند و بحسین بیک استاجاوسپردند و در ساعت مکتوبی باولاد
 خود ارسال نمود که موازی سی هزار اسب و اغنام که برای حکومت
 لرستان تقبل شده بود تدارک کرده علی التعمیل برداشته متوجه
 دار السلطنه قزوین شوند چون مکتوب بدیشان رسید موازی
 ده هزار رأس اسب و دواب بهم رسانیده با دو نفر از پسران او
 برداشته بر سبیل استعجال بقزوین آمدند چون در قریه شرف
 آباد که در بیک فرسخی قزوین واقع شده نزول کردند محمدی بعرض
 حسین بیک رسانید که بنده زادهها چون بشرف آباد آمده اند
 بنده را مرخص سازید که بدانجا رفته ملاحظه دواب و اغنام
 نموده * اگر لیاقت آن دارد که بنظر پادشاهی در آورد خوب
 و اگر استعداد آن ندارد چند روز موقوف باشد تا بقیه آنچه
 تقبلات شده متعاقب رسیده بنظر شریف در آورد * حسین بیک
 ملتزم او را میذول داشته چند نفر از ملازمان عمده خود همراه
 محمدی نموده بقریه شرف آباد ارسال داشت * چون نزدیک بشام
 گشت محمدی بر فیقان خود گفت که شب در آمد و ملاحظه

دواب نمیتوان کرد امشب درینجا توقف کرده از صحبت فرزندان
 که مدتی هجران ایشان کشیده ایم محظوظ شده • هنگام صبح که
 محل فوز و نجات است باتفاق شما ملاحظه دواب و اغنام نموده
 بقزوین معاودت نمائیم * قزلباشانرا سخن محمدی معقول افتاده آن
 شب قرار بر بودن شرف آباد دادند چون شب در آمد محمدی
 پسران بر اسبان آزموده جنک کرده که بر باد صبا و شمال سبقت
 می گرفتند سوار گشته راه لرستان پیش گرفتند بامداد چون این
 خبر در قزوین شایع شد شاه طهماسب امیرخان حاکم همدان را
 بابعضی از امرای اعیان در عقب ایشان روانه ساخت اما چون اسبان
 این طایفه جام بود هر چند ایلغار کردند بگردایشان نرسید چاروای
 بسیار هم ضایع شد و محمدی و پسران در عرض چهار روز ده روزه
 راه را طی کرده خود را بمیان لرستان رسانیدند * و شاه رستم چون
 از آمدن برادر خیر دار کشت عروس ملک را سه طلاق گفته
 در همان سال متوجه قزوین شده بقیه عمر بفلاکت گذرانیده
 دیگر مستقلا حکومت لرستان نتوانست کرد تا اجل موعود
 بر سر او تاختن آورده بلا مضایقه جان عزیز بقایض ارواح سپرد
 و محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته صدای انا و لا غیر
 بکوش هوش مستمعان افلاک رسانید * و فی الجمله طریق مدارا
 و مواسا با شاه طهماسب و شاه اسمعیل ثانی مسلوک داشته ایشانرا از

خود راضی گردانید و بعد از فوت آن پادشاهان اظهار اطاعت
 و اتقیاد بدرگاه سلطان مغفرت پناه سلطان مراد خان علیه الرحمة
 والرضوان کرده موازی درازده خروار زر عثمانی که ششصد
 تومان رایج عراق است از خواص همایون دار السلام بغداد و ناحیه
 مندلی و جسان و بادرانی و ترساق است الحاق ایالت او کردند مادامی
 که درجاده عبودیت بوده در خدمات پادشاهی ثابت قدم و راسخ
 دم بوده باشد ایالت موروثی مع ملحقات در تصرف او بوده تغییر
 و تبدیل نشود * درین باب منشور ایالت لرستان و خلعت فاخره
 و کرشمشیر طلا مؤکد بتأیید ارزانی داشته ارسال کردند * چون
 چند سال بان و تیره گذشت و بواسطه آنکه بمیر میران بغداد
 چندان سلوک مستحسن نمی نمودند و بیکار بیکیان از ایشان
 ناراضی و متشکی بودند و بخدمات مرجوعه قیام نمی کردند در خفیه
 حکم همایون در باب قید و بند او حاصل کردند * محمدی ازین مقدمه
 واقف گشت * میر میران بغداد دو صد قید و بند او شده همیشه
 متعرض میبود * آخر الامر یکی از بیکار بیکیان قصد گرفتن او
 کرد محمدی نیز قطع نظر از محصول و منافع خواص بغداد کرده
 من بعد پیرامون حوالی و حواشی بغداد نکشت شاهوردی
 و جهانگیر نام پسرانش که بطریق رهن در بغداد بودند در روز
 سواری پاشا فرار کرده از کنگاره بغداد روی بوادی و صحرا

نهادند که باد صرصر بگرد ایشان نوسیده * و در خلال این احوال
 شاه سلطان محمد ولد شاه طهماسب دختر او را بجهت سلطان حمزه
 میرزای ولد خود خواستگاری نموده * در صلح و صلاح زده او را
 باطاعت خود ترغیب نمود * او نیز قبول این معنی کرده تکرار
 ملازمت قزلباش اختیار نمود و بعد از چند سال بعالم آخرت رحلت
 فرمود ﴿شاهوردی بن محمدی﴾ بعد از فوت پدر بامداد
 اعیان لرستان بر سر پرفرمان روانی متمکن گشته از دیوان شاه
 سلطان محمد منشور ایالت بدو عنایت شد و چون زمام مهام سلطنت
 ایران بقبضه اقتدار شاه عباس درآمد خواهر اعیانی شاهوردی را
 که منکوحه سلطان حمزه میرزای برادرش بود بعقد نکاح
 در آورده دختر عمزاده اش را که نبیره بهرام میرزا بود بحباله نکاح
 شاهوردی در آورده در میانه ایشان کمال خصوصیت و اتحاد منسک
 بود تا آنکه از دیوان شاه عباس ایالت همدان باغورلو بیات
 تفریق شد * در میانه اغورلو و شاهوردی در سر ناحیه بروجرد
 عداوت قدیمه که در میانه بیات ولری بود بحرکت آمده بتجدید
 منازعت افتاده کار باستعمال سیف و سنان رسیده هر دو قوم عشایر
 و قبایل خود را جمع ساخته در ناحیه بروجرد در مقابل یکدیگر
 صف آرا گشتند قضا را اغورلو بیات در آن معرکه بقتل
 رسید و جمع کثیر از طوایف بیات مقتول گشتند اموال و اسباب

ایشان بدست لران افتاد * همه را بیغما بردند و شاه قلی بیگ برادر
اغورلو بیگ بر سهیل داد خواهی در قزوین بخدمت شاه عباس
آمده احوال قتل برادر و اعیان بیات و مهب و غارت اموال و اسباب
ایشانرا بتفصیل معروض پایه سر بر اعلی گردانید و از استماع این
خبر شاه عباس را شعله آتش غضب سر بر افلاک کشیده
در همان روز با معدودی چند که در پایه سر بر حاضر بودند ایلغار
بر سر شاهوردی آورد چون شاهوردی از آمدن شاه عباس خبر دار
گشت * با چند نفر از مخصوصان و اهل و عیال خود از آب سمیره
بفلاکت تمام عبور کرده خود را بجبل کلاه رسانید و باقی الوسات
واحشامات او درین طرف آب مانده بدست لشکر یان شاه عباس
در آمده * و ناحیه خرم آباد که مقر دولت و مرکز سعادت حکام
لرستان است شاه عباس بمهدی قلی سلطان شاملوی پسر زاده
اغزوار سلطان ارزانی داشت و او را امیر الامرای آن سرحد
گردانید و بواسطه حفظ و حراست و ضبط و صیانت الوسات
واحشامات آن نواحی چند نفر از امرای قزلباشیه را تابع او ساخته
عنان عزیمت بجانب دار السلطنه قزوین معطوف داشت
و شاهوردی بعد از معاودت شاه عباس جمعی از طایفه کوران
و مردم الوسات و احشامات و سایر طوایف بر سر رایت خود جمع
ساخته متوجه دفع مهدی قلی سلطان شد یجرات تمام از آب سمیره

گذشته در ظاهر خرم آباد مستعد قتال و جدال گشته از طرفین تلافی فریقین دست داد * بعد از کوشش و کشتن بسیار شکست بر لشکر لران افتاده سلاک جمعیت شاهوردی چون بنات النعش از هم فرو ریخته سالك طریق فرار گشت و بعد از آن متوجه بغداد شده در مقام اطاعت درگاه عرش اشتباه سلاطین شوکت آیین آل عثمان شده چون شاه عباس برین قضایا واقف گشت از سر جرایم او در گذشته منشور ایالت خرم آباد و حکومت لرستان بدستوری که در تصرف آبا و اجداد او بوده بدو ارزانی داشت و او را بکمر شمشیر مرصع و خلعت پادشاهانه بین الاقران سرافراز ساخته * رایت حکومت او را در آن ولایت باوج ذروه مهر و ماه برافراشت و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الف است کامران بحکومت لرستان مبادرت مینماید *

فصل پنجم

در ذکر سلاطین مصر و شام که مشهوراند بآل ایوب *
 والیان مصر خیر و حامیان ملک سیر شرح ولایت این حکایت را بدین روایت فتح نموده اند که جد ملوک مصر شادی بن مروان در اصل از اکراد رونده دوین اذربایجان است که اکنون ویران گشته و بقریه آرنی چغندر سعد اشتهار دارد * در زمان سلطان

مسعود سلجوقی یکی از نواب مسعودی شادی را کتوال قلعه
 تکریت ساخت * چون شادی در آنجا بکربت موت غمکین
 کشت و جیب حیالش بچنک اجل چاک شده در گذشت * ولد
 بزکش نجم الدین ایوب بجای پدر نشست * و نجم الدین ایوب روزی
 باتفاق برادر خود اسد الدین شیرکوه براهی میرفت تا گاه زنی
 گریان بدیشان رسیده معروض گردانید که فلانی بیجهتی متعرض
 من شد * اسد الدین آن شخص را پیدا کرده و حربه که در دست
 داشت از وی ستانده بر مقتلش زد * نجم الدین ایوب چون این حال را
 مشاهده فرمود برادر خود را مقید گردانیده و صورت واقعه را
 بنایب سلطان مسعود عرضه داشت نمود و آن امیر در جواب
 نوشت که میان من و آن شخص مقبول اساس مودت و قواعد
 محبت استحکام تمام داشت هر گاه بشما ملاقات کنم می تواند بود که
 خون او را طلب نمایم * پس مناسب آنست که از شهر من بیرون
 روید تا من بعد یکدیگر را نه بینیم * چون این خبر به نجم الدین
 ایوب رسید باتفاق برادرش اسد الدین بصوب موصل در حرکت
 آمدند * پس از وصول بدان منزل اتابک عماد الدین زنکی با ایشان
 در طریق یکرنگی ساوک نموده چون بعلبک را مفتوح ساخت
 زمام ایالتش را در قبضه اقتدار نجم الدین ایوب نهاد * و نجم الدین
 امیری بود بغایت نیکو صورت و پاکیزه سیرت * بصفت عقل

و دیانت موصوف و بزور عدل و امانت معروف در ایام حکومت
 بعلبک از برای طبقه صوفیه خانقاهی بنا کرده آنرا موسوم بنجمیه
 گردانید * و در آن ولایت آثار نصفت و رعیت پروری بظهور
 رسانید * و بعد از فوت عمادالدین زنکی باتفاق برادر خود اسدالدین
 نزد نورالدین محمود رفت * و هر دو برادر منظور نظر تربیت اثر
 نورالدین محمود شده منصب سرداری سپاه و لشکر کشی با حکومت
 حمص باسدالدین متعلق شد و عاضد اسماعیلی والی مصر در دفع
 فرنک متوسل بنورالدین گشته * وی سه نوبت اسدالدین را
 بالشکر کران بمدد عاضد فرستاد و در کربت آخر اسدالدین شاپور
 وزیر عاضد را حسب الرضاء او بقتل آورده بجای او وزیر شد اما
 هنوز کل از بوستان وزارت نجیده بود دست اجل خار غم در
 دلش شکسته و بعد از شصت و پنج روز که در آن منصب دخل
 داشت در روز شنبه دوم جمادی الاخر سنه اربع و ستین و خستمایه
 رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشته * برادرزاده اش صلاح
 الدین بن نجم الدین ایوب بجای او متکفل امر وزارت گشت *
 صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب * از غایت وقوف و کاردانی
 باندک زمانی ارکان دولت عاضد را بی اختیار ساخته * ملک ناصر
 لقب یافت و بعد از تمکن در مصر قاصدی بنورالدین محمود فرستاده
 التماس نمود که پدر او را رخصت نماید تا بمصر آید نورالدین محمود

ملتس او را بجز اجابت مقرون گردانید * و نجم الدین ایوب را
 رخصت رفتن مصر ارزانی داشت در بیست و چهارم رجب سنه
 خمس و ستیز و خمسیایه بظاهر مصر رسیده عاضد خلیفه او را استقبال
 نمود و نجم الدین ایوب دیده را که در بیت الاحزان هجران صفت
 و ایضت عیناه من الحزن گرفته بود بیدار صلاح الدین یوسف
 روشن گردانید * و صلاح الدین در تعظیم و تکریم پدر بزرگوار
 شرایط مبالغه بجای آورده خواست که منصب وزارت را بوی
 باز گذارد اما نجم الدین قبول ننمود و صلاح الدین بتمشیت مهمات
 مصر قیام و اقدام فرمود * در اوایل شرم سنه سبع و ستیز و خمسیایه
 مزاج عاضد فاسد شده در روز عاشورا قاصد سفر آخرت کشت
 و صلاح الدین خزاین اسماعلیه را که از تقود نامعدود و جواهر
 زواهر و اقمشه نفیسه مالا مال بود تصرف نمود و من حیث الاستقلال
 بضبط امور ممالک و مال پرداخته رعیت و سپاهی را مستظهر و مستمال
 گردانید و در تاریخ یافعی مسطور است که از جمله تنسوقاتی که
 از خزینه عاضد بدست صلاح الدین افتاد عصای بود از زمره و از
 کتب نفیسه بخطوط جیده صد هزار مجلد بود * در مبادی ایالت
 صلاح الدین بنابر بعضی اسباب نور الدین محمود از ورنجیده خواست
 که بمصر رود و دیگری را بعوض صلاح الدین بعزت سلطنت
 رساند چون این خبر بصلاح الدین رسید پدر و خال و اقربا و امرای

خود را جمع ساخته جهت دفع آن واقعه فرعه مشورت در میان
 انداخت * تقی الدین که برادر زاده صلاح الدین بود برخاسته گفت
 صلاح دوات در آنست که اگر نور الدین محمود بدینجانب شتابد
 با جنود نامعدود روی بمیدان کارزار آوریم * و زمام اختیار این
 مملکت را بقبیضه اقتدار او باز نگذاریم * نجم الدین ایوب زبان
 بدشنام نپیره کشوده برین سخن انکار بلیغ فرمود و صلاح الدین را
 مخاطب ساخته گفت که من که پدر توام و شهاب الدین که خالتست
 با آنکه از تمامی اینجماعت با تو محبت بیشتر داریم هر گاه که نور الدین را
 به بینیم امکان ندارد که بدستور سابق بساط جلالات مناط او را
 تقبیل نماییم و اگر ما را بخریب عنق اشارت فرماید البته حسب
 الفرموده بتقدیم رسانیم * حال پدر و خال تو که همچنین باشد نسبت
 بدیگر امرا و ارکان دوات چه گمان میبری این مملکت در سلك
 ممالک محروسه نور الدین انتظام دارد و ما بحقیقت مملوک اوئیم و هر
 وقت که نور الدین ما را عزل کند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره
 نداریم اکنون صلاح در آنست که بنور الدین عریضه نویسی
 مبنی بر آنکه چنان استماع افتاد که خاطر هایون بر آن قرار یافته
 که آیات ظفر آیات جبهه استخلاص این ولایت نهضت فرماید
 و حال آنکه حاجت بآن نیست که آنحضرت بواسطه این مهم
 مرتکب تعب سفر شوند * زیرا که من قدم از جاده عبودیت

ملازمان پایه سریر سلطنت بیرون نهاده ام * و هر حکمی که
از موقف عدالت صدور یابد قبول دارم * ﴿ نظم ﴾

بهر چه حکم کنی بنده ایچم و فرمان بر * بهر چه امر کنی چاکریم و خدمتگذار
و اگر غیاری از عمر این بنده بر ضمیر انور نشسته مناسب آنکه یکی
از غلامان خاصه را ارسال فرمایند تا غلی در گردن بنده نهاده
بدرگاه عالم پناه آورد ﴿ ع ﴾ چه آئند بنده که گردن نهید فرمان را
صلاح الدین نهیجت حضرت ابوی را بسمع رضا اصفا
نموده مردم متفرق گشتند آنکه نجم الدین ایوب با پسر
خلوت کرده گفت تو بواسطه غرور جوانی و عدم تجربه بر صلاح
و فساد امور اطلاع نداری زیرا که این جماعت بر ما فی الضمیر
تو وقوف می یافتند و بنور الدین اعلام می کردند که تو میخواستی
اورا از دخول در مصر مانع آیی * نور الدین بهمی همت متوجه
دفع ما کشته * تمامی سپاه شام و موصل را مجتمع میساخت و رایت
نهضت بدین طرف می افراخت حالا که خبر این مجلس را بشنود
و کمان برد که ما مطیع و منقاد اویم خاطر جمع کرده بهم دیگر
مشغولی نماید و ما از قضیه اوفارخ البال باشیم * و فی الواقع این تدبیر
نجم الدین ایوب موافق تقدیر افتاده چون عرضه داشت صلاح
الدین بمضمون گفت و شنود مجلس مذکور بعرض نور الدین رسید
بار دیگر نسبت بصلاح الدین در مقام عنایت آمده صلاح در آن

دانست که او را بحال خود باز آگذارد و بهیچ نوع تعرضی باو نرساند
و در سنه ثمان و ستیز و خسمایه نجم الدین ایوب از اسب افتاده چند
روز متالم بوده بعد از آن در گذشت و صلاح الدین بر نهج سنت
سید المرسلین او را تجهیز و تکفیز کرده در موضع مناسب مدفون
ساخته و کما ینبغی بلوازم تعزیت داری پرداخت و از نجم الدین
ایوب شش پسر ماند^(۱) صلاح الدین^(۲) سیف الدین محمد^(۳) شمس
الدوله تورانشاه^(۴) سیف الاسلام طغرل تکین^(۵) شهنشاه^(۶) تاج
الملوک بوری * و در سنه تسع و ستین و خسمایه نور الدین محمود فوت
شده صلاح الدین استقلال تمام یافت و باندک زمانی مملکت شام را
نیز بتحت تصرف در آورده انوار عدالتش بر متوطنان آن بلدان
تافت و بیت المقدس و قدس خلیل الرحمن را از تصرف نصاری
بیرون آورده برادرزاده خود قراقوش را بفتح بعضی از بلاد
مغرب مامور گردانید و قراقوش لشکر بدان جانب کشیده بلده^{*}
طرابلس که در تصرف فرنگان بود باهتمام او مفتوح کردید
و هم مطابق این حال آفتاب اقبال برادر صلاح الدین شمس الدوله از افق
مملکت (یمن) طالع شد و زندقی که عبد النبی نام داشت و بتقلب
بر آن ولایت استیلا یافته بود در برابر شمس الدوله آمده * بعد از
مجادله و مقاتله بقتل رسید و در سنه سبعیز و خسمایه چنانکه گذشت
بلده دمشق با اکثر بلاد شام در حیز تسخیر صلاح الدین در آمد

وملك صالح اسماعيل بن نور الدين محمود بحكومت حلب قناعت
 نمود * ودر سنه اثني وسبعين وختسمايه صلاح الدين فرمان داد كه
 سوری بطول بیست و نه هزار و سیصد ذرع از جانب بیابان در
 كرد مصر و قاهره بنات آیند و استادان بنیادكار کرده تا او اخر حیات
 صلاح الدين بآن عمارت مشغول بودند * ودر سنه ثلث و سبعين
 و ختسمايه صلاح الدين لشكر بمسقلان كشيده بسی درباب نصاری
 و اخذاه و ال ایشان قیام نمود * و از آنجا بطرف رمله رفته ناگاه
 سپاهی از فرنگ بد آنجا رسید و مقاتله صعب دست داده هر عمت
 بجانب (اهل) اسلام افتاد و پسر تقی الدين كه نبیره برادر صلاح
 الدين بود و در سن بیست سالگی با بسیاری از سپاه مصر بدرجه
 شهادت رسید و صلاح الدين در كل پریشانی بمصر شتافته نصاری
 بمحاصره رفتند و مدت چهار ماه آن بلاد را محاصره نمودند و در او اخر
 همین سال قلعه حلب بی تعب بتصرف صلاح الدين در آمد و ایالت
 آن ولایت را بملك ظاهر پسر خود ارزانی داشت * ودر سنه اربع
 و سبعين و ختسمايه فرخشاه كه برادر زاده صلاح الدين بود و بنیابت
 او در دمشق حكومت مینمود بچنگ جمعی از اهل فرنگ كه بیلاد
 شام در آمده بودند رفت و ایشانرا منہزم ساخته سر دار لشكر كفار را
 بكشت * ودرین سال خال صلاح الدين شهاب الدين كه در حماه
 علم حكومت می افراشت وفات یافت و ملك مظفر تقی الدين عمر

ابن شهنشاہ بن نجم الدین ایوب قائم مقامش شد و تا سنہ سبع و سبعین
 و خمسایہ در آن ولایت بدولت گذرانیدہ وفات یافت و در سنہ
 ست و سبعین و خمسایہ شمس الدولہ بن نجم الدین ایوب کہ سابقا
 یمن را بضرب شمشیر در حیز تسخیر آورده با سکنندریہ رفته بود از
 عالم فانی رحلت نمود * و جسد او را بشام نقل کرده در مدرسہ
 خواہرش کہ در ظاہر دمشق ساخته بود مدفون گردانیدند و پس
 از فوت شمس الدولہ ایالت یمن بہ برادر دیگر صلاح الدین سیف
 الاسلام تعلق گرفت و در روز جمعہ از ایام ربیع الاول سنہ ثلث
 و ثانیہ و خمسایہ در سطح طبریہ میانہ صلاح الدین و فرنگان لعین
 محاربه عظیم اتفاق افتاد و عنایت الہی شامل حال امت حضرت
 رسالت پناہی گشتہ کلا تر نصاری اسیر کردید و بسیاری از
 لشکریان او بقتل رسید آنکاه صلاح الدین بعکہ رفته آن قلعه را
 از تصرف نصاری بیرون آورده و قریب چہار ہزار کس از مسلمانان
 کہ اسیر کافران بودند مطلق العنان گردانید و برین قیاس از فتح
 دیگر بلاد و قلاع کہ در دست فرنگان بود مراسم سعی و اجتہاد
 مصرعی داشتہ نابلس و حیفا و قیساریہ و ناصرہ و عسقلانرا مفتوح
 ساخت و بعد از آن لشکر بہ بیت المقدس کشیدہ بر جانب غربی
 آن بلکہ نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز از آنجا بطرف شرقی
 شتافت و آغاز محاصرہ و محاربه کرد در آن زمان زیادہ بر شصت

هزار از نصاری در آن شهر اقامت داشتند * و در باب مدافعه
 و مقابله مسلمانان علم جد و اهتمام می افراشتند و در روز جمعه یست
 و هفتم ماه رجب سنه مذکوره صلاح الدین بضرب سنک منجنیق
 در تضییق نصاری کوشیده آثار فتح و نصرت بر صفحات احوال
 اهل اسلام ظاهر گشت * و خوف و رعب تمام در قلوب اصحاب
 کفر و ضلال فتاده فریاد الامان باوان کیوان رسانیدند * و صلاح
 الدین فرنگان را از قتل و اسیری امین گردانید * فتح بیت المقدس
 دست داد و مسلمانان صلیبی را که نصاری در قبه صخره مسجد
 اقصی نصب کرده بودند در هم شکسته * همان روز آنجا نماز جمعه
 قائم شد و غافلانه تکبیر صغیر و کبیر بچرخ اثیر رسید و حال آنکه
 بلده بیت المقدس از شهرور سنه اثنی و سبعین (?) و اربعه ماه تا آن
 غایت در تصرف ارباب ضلالت بود * و قاعده صلح میانه صلاح
 الدین و فرنگان لعین در آن روز برین وجه موکد شد که هر یک
 از رجال کفار یست دینار و هر فردی از نسوان ایشان پنج دینار
 صوری تسلیم متابعان ملت محمدی نمایند و جهت هر یک از اطفال
 خود یک دینار دهند و هر کس از عهده آنچه او را باید داد بیرون
 نتواند (آمد) در دست اهل اسلام اسیر باشد و صلاح الدین این
 اموال را مستخلص گردانیده در میانه لشکریان و عفا و زهاد
 تقسیم کرد و روی بصوب صور آورد و بسبب آنکه سور صور

در غایت استحکام بود صورت فتح روی نمود و لشکر از سرما
 و بارندگی دست به بیداد بر آورده امر را صلاح در مراجعت دیدند
 و سلطان باستصواب نیک اندیشان از آنجا کوچ فرموده بطرسوس
 شتافت و آن بلده را جبراً و قهراً مسخر کرد و نایده جمیع اموال فرنگار را
 بغنیمت گرفت و هر کس از نصاری که آنجا بود اسیر کرد و آتش
 غضب بر طرسوس زده متوجه دیگر بلاد اهل ضلال شد * بلده
 بعد از فتح بلده مسخر میگردانید تا بظاهر برزیه رسید با وجود
 آنکه آن حصار در حصانت ضرب المثل بود و ارتفاع او با دیوارش
 از پانصد و هفتاد ذرع زیاده می نمود بضر بشمشیر و تیر در حیز
 تسخیر مصریان در آمد * آنگاه صلاح الدین بانطاکیه شتافته مهم
 مردم آنجا بر مصالحه قرار یافت و کافران اسیران مسلمانان را که
 در شهر داشتند گذاشته * صلاح الدین بنابر التماس پسر خود ملک
 ظاهر از انطاکیه بحلب رفت و مدت سه روز در آنجا توقف نموده
 ملک ظاهر چنانچه باید و شاید بمراسم ضیافت و پیشکش قیام نمود
 و سلطان صلاح الدین از حلب بمجاه رفت حاکم آنجا تقی الدین بدانچه
 در حیز قدرت او بود لوازم خدمت بجای آورد و سلطان برادر
 زاده را نواخته جبله^(۱) و یکدو فصبه دیگر اضافه السکاء او نمود
 پس صلاح الدین بدمشق رفته چند روز در آن بلده باستراحت

« ۱ » و فی نسختین بدل جبله حلب وامله نواحی حلب